

۵۲ اسطوره ایرانی

ناخودآگاه جمعی ایرانیان در اسطوره تبلور یافته و ماهیت خود را آشکار می‌کند.

احسان پویا

۵۶ مصرف توده

توده‌ها درگیر روانی هستند به نام مصرف‌زبان.

ژان بودریا در ترجمه روانکوب ساسی

۵۹ سه‌اپیزود آنتشن

مارکس لوکوس، مارکس انقلاب، مارکس علم

مورس باختم در ترجمه احمدی زان

۶۲ فیلسوف یا تماشاچی

پروژه دلوز، ابداع تفکر سینمایی است

ژیل دلوز در ترجمه ساسی کبیر پور

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز مطالعات و تحقیقات فلسفی

فصلنامه فلسفه

نظریه‌های ایرانی

به اعتقاد دکتر اسماعیل پور، ناخودآگاه جمعی ایرانیان در اسطوره تبلور یافته و ماهیت خود را آشکار می‌کند

اسطوره‌های ایرانی

احسان پویا

ما با اسطوره‌ها زندگی می‌کنیم، به آنها پناه می‌بریم، نقدشان می‌کنیم، تکرارشان می‌کنیم و در گفتارهای روزمره ما هم همواره جاری و ساری‌اند. تمدن‌های بزرگ نظیر ایران همواره آوردگاه و مخزن گرانبهای اساطیر بسیاری بوده‌اند که جای تحقیق و تتبع فراوان دارند و البته عمر اسطوره‌شناسی در ایران حتی به نیم قرن هم نمی‌رسد؛ جوان است و نوپا و رو به بسوی آینده‌ای روشن‌تر با قدمتی کهن‌تر و دیرپاتر. دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور، نویسنده، مترجم، اسطوره‌شناس و مانی‌شناس است. دکتر اسماعیل پور استاد تمام دانشگاه شهید بهشتی در رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی است. او همچنین از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ رئیس مرکز تاریخ و فرهنگ ایران در دانشگاه مطالعات بین‌المللی شانگهای بوده است. از آثار اوست: زیر آسمان‌های نور، ادبیات مانوی (با دکتر مهر داد بهار)، سرودهای روشنائی، ادبیات گنوسی، رؤیایا (کارل گوستاو یونگ)، زبور مانوی (س. ر. س. آلبری)، آیین گنوسی و مانوی (میرچا الیاده) و... یا او در باب پدیدار اسطوره و خاصه اسطوره ایرانی به گفت‌وگو نشستیم.

ایرانی و اینکه به هر حال من به عنوان یک ایرانی باید به اسطوره نگاه کنم، مناسب‌تر می‌دانم که با دیدگاه پدیدارشناسی، اسطوره‌ها را بسنجم. این دیدگاه در واقع اسطوره را به شکل یک دین اولیه نگاه می‌کند و آنها را باور آیینی می‌داند؛ یعنی اسطوره‌ها افسانه و خرافات نیستند و کاربرد آیینی داشته‌اند. بنابراین تعریفی که من از اسطوره دارم این است که اسطوره‌ها حداقل در ایران از قداست بسیار بالایی برخوردار بوده‌اند؛ یعنی عامه مردم، اساطیر را باور داشته‌اند؛ مثلاً اگر می‌گفتند اسطوره میترا، یعنی به یک خدای خورشید اعتقاد داشتند و می‌گفتند که این همان میتراست که هر روز می‌درخشد و بدی‌ها را از بین می‌برد و نیکی‌ها را پاداش می‌دهد.

➤ اشاره کردید به اینکه اسطوره، افسانه نیست؛ چه تفاوتی میان اسطوره و افسانه وجود دارد؟

افسانه یعنی قصه‌های محبوب مردم که اعتقاد قلبی و ایمانی در آن نیست لذا وقتی می‌گویند افسانه علاءالدین و چراغ جادو، دیگر مردم اعتقادی به این قضایا ندارند و صرفاً جنبه سرگرمی برای مردم پیدا کرده‌است. این، اعتقاد شخص بنده است اما می‌شود در این باره به مکاتب دیگر هم نقب زد؛ مثلاً دیدگاه روانکاوانه اسطوره در آموزه‌های فروید و یونگ خیلی حائز اهمیت است به این دلیل که اسطوره را ناخودآگاه جمعی یک قوم محسوب می‌کنند. مثال آن خواب دیدن است؛ خواب‌ها، رویاهای

➤ این سوال شاید خیلی کلیشه‌ای به نظر برسد؛ اسطوره چیست؟
اسطوره ابعاد مختلفی دارد؛ بستگی دارد؛ به اینکه اسطوره را از نظر هنری دنبال کنید یا از بعد اسطوره‌شناسانه به عبارت دیگر، دانش اسطوره‌شناسی می‌تواند تعاریف متفاوتی را در بر بگیرد. ما مفهومی به نام اسطوره داریم که ساده‌ترین تعریفش این است که اسطوره بیانی است نمادین و سمبلیک و اسطوره یک روایت است. حالا این روایت می‌تواند نوشتاری باشد که به صورت یک قصه اساطیری نقل شود و می‌تواند به صورت یک روایت تصویری باشد که در قالب سنگ‌نگاره‌ها و نقاشی‌های کهن بیان شود.

بنابراین این روایت نمادین به وجود می‌آید تا نشان دهد که هر قومی از کجا آمده و نیز جهان آن قوم چگونه به وجود آمده است و ویژگی‌ها و عناصر طبیعی آن چیست و به کجا خواهد رفت. در واقع اساطیر هر قوم آفرینش، زندگی، مرگ و پایان جهان را به شکل سمبلیک و در قالب نقاشی، موسیقی و رقص‌های آیینی برای مردم بیان می‌کند. البته دیدگاه من نسبت به اسطوره، پدیدارشناختی است؛ آنچه از نظر مکاتب اساطیری به مکتب میرچا الیاده معروف است.

من تئوری ایشان را بیشتر می‌پسندم و البته از مکاتب دیگر اسطوره‌شناسی هم استفاده می‌کنم؛ مثلاً مکتب روانکاوی اسطوره، مکتب جامعه‌شناسی اسطوره و مکتب تاریخی اسطوره. اینها دیدگاه‌های متفاوتی هستند ولی با توجه به کهن بودن اسطوره‌های



جلال ستاری به حق یکی از اسطوره‌پژوهان زنده ایرانی است که توانسته میان درک و دریافت کلاسیک از اسطوره‌ها از یک سو و درک و دریافت مدرن از اسطوره‌ها از سوی دیگر، ربط و نسبی و تریاق برقرار کند. ستاری یکی از مترجمان و اسطوره‌پردازانی است که کوشیده فرهنگ غنی اسطوره‌شناسی در فرانسه را به جامعه فارسی زبان معرفی کرده و متون عالمانه و خواندنی‌ای از اسطوره‌شناسان فرانسوی به زبان فارسی منتشر کند. وی آثاری از گاستون یاشلار، ژرژ دومزیل، فریتز فون شوپن، رله گنون، گابریل مارسل و... را به فارسی ترجمه کرده است.





فردی هر انسان هستند اما وقتی این روایا جمع می شوند یک کهن الگو می سازند و این کهن الگو عامل اصلی به وجود آمدن اسطوره از دید یونگ است که با چیزی تحت نام افسانه بسیار تفاوت دارد.

پس در واقع خرد جمعی آدم‌ها در هر خطه و سرزمینی باعث به وجود آمدن اسطوره‌ها می شود؛ اما در مطالعه اساطیر یا برخی از مشابهت‌ها مواجه می شویم که لزوماً همزمان نیستند؛ مثلاً شباهت اسطوره گیل گمش با اسطوره مصری ایزیس و اوزیریس. به نظر شما ارتباط میان تمدن‌ها و سرزمین‌ها باعث این مشابهت‌ها بوده یا می توان این امر را تعمیم داد به خرد جمعی آدمیان و نیاز همه انسان‌ها به داشتن اسطوره؟

به نظر من یک سلسله شباهت همگانی در اساطیر جهان وجود دارد؛ یعنی همه اقوام کهن و باستانی جهان مثل ایران، مصر، چین، بین‌النهرین، هند، یونان و... یک سری روایا و احساسات مشترک داشته‌اند؛ مثلاً همه آنها نسبت به خورشید و ماه عکس‌العمل نشان داده‌اند و برای هر دوی آنها اسطوره‌هایی دارند و این لزوماً به معنای تاثیر و تاثر از یکدیگر نیست؛ البته جاهایی هست که نزدیکی اقوام مثل ایران و بین‌النهرین از لحاظ جغرافیایی، ناخودآگاه باعث تاثیرپذیری می شود؛ مثلاً اسطوره‌های انکی در بین‌النهرین که خدای خرد است در واقع بازمانده بابلی اسطوره دوموزی یا تموز است.

از طرفی در ایران باستان ما اهورامزدا را داریم که از ترکیب دو اسم اهورا به معنای سرور و مزدا به معنای خرد تشکیل می شود؛ یعنی خدای بزرگ بین‌النهرین و ایران هر دو خدای خرد هستند. حالا این یک شباهت است یا تاثیر و تاثر؟ به گمان برخی مثل اسطوره شناس بزرگ، شسادران مهرداد بهار، تاثیر انکی را در یکتاپرستی ایرانیان در زمان زرتشت نمی توان نادیده گرفت. اما در خیلی از موارد هم این قضیه هیچ ارتباطی به تمدن‌های دیگر ندارد؛ به عنوان مثال اسطوره خورشید در مصر به نام شمش است، در برابر خدای خورشید ما که میتراست. اینها بدون هیچ گونه تاثیری از یکدیگر به

وجود می آیند بنابراین سوال شما دو جواب دارد؛ یکی اینکه احساسات و رویاهای بشر دارای یکسری اشتراکات همگانی است که یونگ اسمش را رویای جمعی می گذارد؛ یعنی همه ابتدای بشر تا چشم باز می کنند و آسمان را می بینند پس به دنبال خدای آسمان می روند و به او ایمان می آورند.

حالا ممکن است در بین‌النهرین باشد که خدای آسمان، انونام دارد یا ممکن است در ایران به وجود بیاید و نامش آسمن باشد که یکی از ایزدان است و هم در هند، یونان و... جواب دوم این است که بعضی به خاطر همزیستی کنار هم مثل ایران و هند یا ایران و بین‌النهرین یا مثال بهتر آن یونان و روم است که می دانیم رومی‌ها در خلق اساطیرشان بسیار وامدار یونان هستند.

آقای دکتر می توان گفت اولین جایی که اسطوره ثبت می شود و در واقع به رسمیت شناخته می شود، تمدن است؛ وقتی تمدنی شکل می گیرد آن وقت کمبود اسطوره شکل می گیرد یا اسطوره در قبایل بدوی پدید می آید که زمینه‌ساز تمدن است؟

لزوماً اساطیر، همپا و همزمان با تمدن‌ها نیستند بلکه شوق دوم مطلب شما محتمل‌تر به نظر می رسد که اتفاقاً پیش از شکل‌گیری تمدن‌های بزرگ است که اسطوره‌ها سیطره بیشتری دارند و در واقع کار تمدن را انجام می دهند. به طور مثال اساطیر ایرانی اغلب متعلق به قبل از سلسله هخامنشیان و مادها هستند؛ یعنی از دوره‌ای که اقوام آریایی به شکل قبایل ابتدایی هستند این اساطیر به وجود می آیند و قوام می گیرند و بعد در دوران زردشت به صورت مکتوب درمی آیند.

میرجا الیاده اتفاقاً معتقد است که هر چه جامعه بدوی‌تر باشد مثل سرخ‌پوست‌ها، اساطیر آن خیلی طبیعی‌تر و بکرتر هستند چون وقتی یک جامعه متمدن می شود، اساطیر آن جامعه به دین تبدیل می شوند و چون ادیان به وجود می آیند، اساطیر را کنار می زنند و آنها در واقع تبدیل به باورهای دینی می شوند. بنابراین اسطوره‌ها نقش حیاتی‌ای در شکل‌گیری اقوام ابتدایی دارند و بعد حتی وقتی دین به وجود می آید

رولان بارت یکی از نخستین منتقدان و فرهنگ‌پژوهانی بود که توانست خطوط و محدوده‌های اسطوره مدرن را ترسیم کند. وی در رساله معروفش تحت عنوان «اسطوره، امروز» به اسطوره و اسطوره‌پردازی یا نگاهی سیاسی نظر می اندازد و معتقد است که اسطوره در دوازدوگاه چاپ و وراست حامل معناهای متفاوتی است. رساله «اسطوره، امروز» در کتابی تحت عنوان اسطوره‌شناسی‌ها به قلم شیرین دخت دقیقیان به فارسی ترجمه شده و نشر مرکز آن را منتشر کرده است.

اومبرتو آکواز نشانه‌شناسی است که به فرهنگ عامه از یک سو و اساطیر و افسانه‌ها از سوی دیگر علاقه خاصی نشان داده است. آکوا با زبانی جذاب و طنزآمیز اسطوره‌ها و افسانه‌های مدرن و نو نظیر پتمن، سوپرمن و چیمز باند را در قالب روایت‌شناسی انتقادی بررسی کرده است. رساله «اسطوره سوپرمن و چند مقاله دیگر» حاوی مقالاتی از آکوا در همین زمینه است. این کتاب را نخستین کیهان ترجمه و نشر ققنوس منتشر کرده است.

باز آنها خودشان را به اصطلاح در حواشی آیین‌های دینی نگه می‌دارند و خودشان را هم‌رنگ دین می‌کنند؛ مثلاً زردشت ۳ هزار سال پیش آمد و توسط اهورامزدا یک دین یکتاپرستی رواج داد و پیروان زیادی هم پیدا کرد. اهورامزدا وقتی آمد، تمام این ایزدهای باستانی که پیش از این خدا بودند، باید از بین می‌رفتند اما آنها در آیین زردشت تبدیل به فرشتگان در رده‌های پایین‌تری می‌شوند؛ مثلاً میترا که خدای بزرگ آسمان و خدای پیمان است، در آیین زردشت تبدیل می‌شود به یک فرشته که ترازودار روز رستاخیز است. جالب اینجاست که این فرشتگان دوباره بعد از زردشت خودشان را به این آیین بزرگ تحمیل می‌کنند و دین زردشت دوباره با اساطیر می‌آمیزد. در کتاب «یشت‌ها» دوباره میترا می‌آید و مقامش را احیا می‌کند. همواره ادیان وجود دارند اما اسطوره‌ها آن قدر قدرتمند هستند که خودشان را دوباره می‌چسبانند به حواشی دین.

من می‌خواهم اینجا نقبی بزنم به مفهوم توده؛ توده است که در قالب عقاید و باورهای اساطیر را به وجود می‌آورد اما این بعد مکتوب اسطوره‌ها باز هم مربوط به توده‌ها می‌شود یا کس یا شاید کسانی مثل فردوسی داستان‌های اساطیری را به رشته تحریر درمی‌آورند و آنها را ثبت می‌کنند؟

بدون شک در مورد اساطیر ایرانی مکتوب باید به مغ‌ها اشاره کرد. مغان فرقه‌ای از دین‌آوران باستانی حتی پیش از زردشت بودند و واژه مغ به معنای جادوگر است که وارد انگلیسی شده و تبدیل به Magic شده است. بنابراین مغ‌ها که پیش از زردشت خیلی قدرت داشتند و بسیار تعیین‌کننده بودند، با ظهور زردشت، زردشتی می‌شوند ولی باورهای باستانی پیش از زردشت را همین مغ‌ها مکتوب می‌کنند. اوستا به جز «گات‌ها» که نوشته خود زردشت است، به قلم مغانی است که اسمشان معلوم نیست. مغان وقتی کتاب «یشت‌ها» را می‌نویسند تمام باورهای باستانی و حتی قهرمان‌ها را وارد دین زردشت می‌کنند و اینها دیگر عامه مردم نیستند بلکه افراد هستند. اما عامه مردم به اینها باور داشتند و سرودهایشان را می‌خواندند. مثلاً در سرودهای یشت‌ها، شاهد ترجیع‌بندهایی هستیم که یک نفر این سرودها را می‌خواند و عامه مردم او را همراهی می‌کنند.

اما در مورد اساطیر دیگر در دنیا وضع به شکل دیگری است. مثلاً اساطیر سرخ‌پوستان تا همین دهه‌های اخیر هنوز مکتوب نشده بود بلکه از اوایل قرن بیستم بود که مردم‌شناسان تشخیص دادند که اساطیر سرخ‌پوستان خیلی اهمیت دارند و تازه

به فکر ثبت و ضبط اساطیر سرخ‌پوستان افتادند. اما در تمدن‌های قدیمی‌تر، این اتفاق زودتر افتاده است مثل یونان و هند و... اما لزوماً نباید ثبت اساطیر را یا مکتوب کردن یکی دانست. به عنوان مثال یونان حجم بزرگی از اساطیرش به صورت نقاشی و مجسمه به یادگار مانده؛ یعنی اسطوره جلوه‌های متعددی دارد و حتی می‌تواند به صورت سنگ‌نگاره یا موسیقی باشد.

در واقع می‌توان گفت که اساطیر تنها از طریق هنر است که ثبت می‌شوند؟

دقیقاً. به نظر من اسطوره و هنر دو روی یک سکه هستند؛ در واقع زمانی که هنر به معنای امروزی وجود نداشته، از لحاظ زیبایی‌شناسی و مکاتب مختلف، این اسطوره بوده که کار هنر را به عهده گرفته و البته جای ذکر دارد که این هنرمندان چقدر بزرگوار بوده‌اند که هیچ اسمی از خودشان باقی نگذاشته‌اند؛ یعنی نمی‌خواستند خودشان را به عنوان هنرمند مطرح کنند بلکه اینها در صدد بوده‌اند که جوهر هنر را حفظ کنند و انتقال دهند.

پیش‌تر گفتید که با به وجود آمدن ادیان و تاکیدشان روی یکتاپرستی، خدایان اساطیری کمرنگ‌تر می‌شوند و در واقع تنزل پیدا می‌کنند؛ از طرفی شعور جمعی آدمیان نسبت به پدیده‌ها و جریان‌های اطراف روز به روز بالاتر می‌رود. انسان حالا دیگر چیزی که قابل پرستش باشد به جز خدای یکتا لازم ندارد اما هنوز داستان‌هایی را لازم دارد که سینه به سینه نقل و روایت شود. به نظر شما دلیل تبدیل اسطوره‌های قابل ستایش و نامیرا به افسانه‌ها که از لحاظ اعتبار و ارزش در مقام پایین‌تری هستند، می‌تواند دین باشد؟

به نکته خیلی خوبی اشاره کردید؛ هر چند که راجع به همه اسطوره‌ها نمی‌توانیم این قضاوت را داشته باشیم اما بخش قابل توجهی از اسطوره‌ها در اعصار جدید به افسانه‌ها تبدیل می‌شوند و دقیقاً به همان دلیلی که شما اشاره کردید؛ یعنی مردم به هر حال به قهرمان پروری احتیاج دارند. حتی امروزه در عصری که ادیان بزرگ شکل گرفته‌اند، خودبه‌خود این باورها کنار زده شد و در این میان، بین عامه مردم بخشی از ایزدها به افسانه‌ها تبدیل شدند اما بخش دیگری هم هستند که باقی می‌مانند و تبدیل به آیین می‌شوند. این دسته از اسطوره‌ها که تبدیل به افسانه نمی‌شوند به شکل آیین‌ها ابراز وجود می‌کنند. یک مثال از خودمان می‌زنم. مثال من، شب یلداست. این مراسم

اسطوره روایت نمادینی است که نشان می‌دهد هر قومی از کجا آمده و جهان‌ش چگونه پدید آمده است. در واقع اساطیر هر قوم آفرینش، زندگی، مرگ و پایان جهان را به شکل سمبلیک و در قالب نقاشی، موسیقی و رقص‌های آیینی برای مردم بیان می‌کند

برای شب چله و به خاطر درازترین شب سال برپا می‌شود اما پشت هر آیینی یک اسطوره نهفته است؛ پشت آیین شب یلدا هم اسطوره میترا نهفته است. وقتی شما می‌گویید درازترین شب سال یعنی کوتاه‌ترین روز و کوتاه‌ترین خورشید، و این یعنی تولد خورشید، باور اساطیری قدیم این بوده که در شب یلدا، میترا متولد می‌شود و از فردا شروع به بزرگ‌تر شدن می‌کند. خب این اسطوره در عصر جدید از ورطه نابودی درمی‌آید و تبدیل می‌شود به آیین. پس بعضی از اساطیر تبدیل به افسانه می‌شوند و بخشی دیگر تبدیل به آیین.

می‌خواهم اشاره‌ای داشته باشم به وضعیت اسطوره پژوهی در هنر و ادبیات کشور خودمان. معروف است که در جوامع غربی رمان یا فیلمی ساخته و نوشته نمی‌شود مگر اینکه در آن اشاره‌ای کوتاه یا عمیق به اسطوره‌ها و خصوصاً کتاب مقدس شده باشد. به نظر شما این اتفاق در ایران هم افتاده است؛ یعنی نویسندگان و هنرمندان و فیلمسازان کشورمان چقدر از پیشخور یزرگ اسطوره‌ها و افسانه‌های ایرانی استفاده می‌کنند؟

اول بپردازیم به اسطوره‌پردازی‌های نویسندگان مطرح اروپا. مزیتی که آنها نسبت به ما دارند این است که به راحتی می‌توانند کتاب مقدس و روایات تورات و امثالهم را در قالب اسطوره تصور کنند اما برای ما تصور چنین کاری دشوار است؛ ولی در مورد ایران باستان تا حدی می‌توانیم این نقب را بزنیم و بگوییم که نویسندگان و هنرمندان ایرانی می‌توانند از اساطیر ایران باستان بهره‌مند شوند. اروپایی‌ها بیش از ۱۰۰ سال و در واقع از قرن نوزدهم این کار را کرده‌اند. رمانتیک‌ها اولین نویسندگان و شاعرانی بودند که اسطوره را جدی گرفتند چون به اصطلاح مبانی فکری رمانتیسم با فلسفه پستیپانتش، تخیل را به واقعیت ترجیح می‌دهد؛ بنابراین خود به خود می‌رود سمت مضامین اساطیری و رویا و تخیل و احساسات، جدی می‌شود. البته این اسطوره‌پردازی به صورت مدرن در آثار رمانتیک‌ها دیده می‌شود و گرنه در شیوه کلاسیک این موضوع قدمت بیشتری دارد. مثلاً ادیپوس در یونان باستان بارها مورد استفاده ترازدی نویسان و حماسه‌سرایان قرار گرفته است. اما در قرن بیستم سوررئالیست‌ها در ادبیات و هنر، جهش دیگری را در اسطوره‌پردازی آغاز کردند که خیلی هم موفق بود و می‌توان گفت که بیشتر شاهکارهای قرن بیستم متأثر از اساطیر یونانی و رومی هستند. نمونه‌اش اولیس جیمز جویس است که گرچه خودش روایت تکراری آن اولیس نیست بلکه جویس، اولیس قرن بیستمی خودش را ساخته است.

اما شکاف اسطوره‌پردازی در عصر حاضر بین ما و غربی‌ها؟ بله، باید بگوییم که در کشور ما از دوره مشروطه به دلیل وقایع اجتماعی و سیاسی‌ای که در صدر مشروطه اتفاق می‌افتد، خود به خود نویسندگان مان هم کمتر می‌توانند به اسطوره بپردازند، چرا؟ برای اینکه نیاز جامعه چیز دیگری است. جامعه به داستان‌های اجتماعی نیاز دارد و هدف‌هایی را چه به آزادی‌خواهی، استقلال، تشکیل مجلس و... که در ده‌های اجتماع آن روز ما را می‌ساختند. در واقع غربی‌ها این پروسه ما (توجه مفرط به آرمان‌ها و دردهای اجتماعی) را بعد از انقلاب فرانسه پشت سر گذاشتند و رسیدند به جایی که دریافتند اسطوره می‌تواند برای حفظ ریشه‌ها و هویت قومی کارساز باشد. ولی در کشور ما وضع کمی فرق می‌کند؛ به این دلیل نویسندگان دوران مشروطه در کشور ما عمدتاً رئالیست بوده و اسطوره و افسانه را یکی می‌انگاشتند و همه آنها را جزو خرافات فرض می‌کردند که این اشتباه بود. روشنفکران ما در صدر مشروطه، اسطوره‌پردازی را نشانه عقب‌ماندگی می‌دانستند. درست است که جامعه نیاز به محصولات رئالیستی در هنر و ادبیات دارد اما از طرفی ریشه‌های باستانی نباید گسسته شوند. تا اینکه در دهه‌های بعد (یعنی در دهه‌های ۳۰ و ۴۰) مرحوم سعید نفیسی اساطیر یونان و روم را ترجمه کرد که ثمره‌اش «ایلیاد» و «اودیسه» به زبان فارسی بود و بعد استاد ابراهیم پورداوود که پشت‌ها و قسمت‌های اوستا را ترجمه کرد؛ البته برای اولین بار از زبان پهلوی به فارسی؛ مردم تازه متوجه شدند که چه اسناد ارزشمندی در کشور ما وجود داشته.

اما آن تأثیری که نویسندگان اروپایی از اسطوره گرفتند به هیچ وجه با ایران قابل مقایسه نیست. از دهه ۵۰ به بعد اتفاق جالبی در آثار نویسندگان و شاعران ما می‌افتد که اسطوره‌سازی است. کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» مهرداد بهار چاپ می‌شود و تازه نویسندگان ما می‌فهمند که اساطیر ما هم‌پای اساطیر تمدن‌های بزرگ است. از دهه ۵۰ به بعد، وقتی جلال ستاری شروع به ترجمه جدیدترین کتب اسطوره‌ای غرب می‌کند مثل «چشم‌اندازهای اسطوره» میرچا الیاده، بارقه‌هایی از استفاده نویسندگان ما از اسطوره دیده می‌شود. اما به نظر من اسطوره‌پردازی در ایران عمر خیلی کوتاه و تقریباً ۳۰ ساله دارد که در قیاس با غرب که اسطوره ۲۰۰ سال قدمت دارد، خیلی ناچیز است. اما خوشبختانه امروزه جریانی نوپا در حال شکل‌گیری است که مثال‌هایش را می‌توان جست‌وجو کرد. من فکر می‌کنم راه بسیاری در پیش داریم. البته در نقاشی و تئاتر و ضعیف‌تر است و من امیدوارم که در آینده وضع اسطوره‌پردازی خیلی بهتر از اینکته هست، بشود.



میرچا الیاده، اسطوره‌شناس و دین‌شناس بزرگ رومانیایی است که به راستی حق‌ستری بزرگ‌ترین اسطوره‌شناسان و دین‌شناسان غربی و شرقی دارد. او واضح و بنیانگذار پدیدارشناسی در حوزه اسطوره‌شناسی دانسته‌اند. الیاده در ادیان مختلف، نمادها و اسطوره‌هایی را می‌یابد که نشان می‌دهند امر قدسی، واقعیت دارد و سپس میان ادیان مختلف با ادیان باستان ارتباط برقرار می‌کند. کتاب «سه ساله در تاریخ ادیان» نوشته الیاده یکی از پژوهش‌های مرجع در حوزه دین‌شناسی و اسطوره‌شناسی به‌شمار می‌رود. این کتاب را چالاک ستاری ترجمه و نشر سروش منتشر کرده است.

